

نقدی بر: «ملاحظات نقادانه بر دو مفهوم علم دینی و علم بومی»

محمد رضا مؤمنی*

چکیده

در این مقاله به بررسی و نقد مقاله‌ی «ملاحظات نقادانه درباره دو مفهوم علم دینی و علم بومی» از تألیفات دکتر علی پایا پرداخته شده است. در این نقد، ابتدا به رد و زیر سؤال بردن بعضی از نظرات فلاسفه‌ی معقول‌گرای رئالیست، که عمده‌ی استدلال‌ات مقاله‌ی مورد نظر بر پایه‌ی این نظرات است، پرداخته شده است. در بخش دیگر، نقد به گونه‌ای بوده که از مطالب خود مقاله در ایراد به استدلال‌ها استفاده شده است. در انتها نیز از آموزه‌های دینی و معرفتی کلی این آموزه‌ها و جهت‌گیری آنها برای نقد در این مقاله استفاده شده است. سر فصل مباحث مورد نقد را می‌توان به صورت زیر طبقه‌بندی کرد: تعریف و جایگاه علم، تفاوت‌های علم و تکنولوژی، علم دینی (یا بومی) در برابر فناوری دینی (یا بومی)، امکان‌پذیری علم دینی و نظرات بیان‌شده در باب علم دینی و پاسخ‌های داده شده به آن. نحوه‌ی ارجاع به مطالب مقاله‌ی مورد نقد به دو صورت است؛ در قسمت‌هایی مطالعه‌ی مطالب بر عهده‌ی خواننده گذاشته شده و در جاهایی نیز مطالب به صورت مستقیم و بدون واسطه از منبع (منابع) مذکور، نقل شده است. کلیدواژه‌ها: علم دینی، علم بومی، علم، فناوری (تکنولوژی)، برساخته‌های اجتماعی، آموزه‌های دینی.

* دانش آموخته رشته‌ی فلسفه‌ی علم دانشگاه صنعتی شریف Mohamadrez.Momeni@gmail.com

تاریخ دریافت ۱۳۸۹/۶/۹، تاریخ تأیید ۱۳۸۹/۷/۱۴

۱- در هر جای مقاله که عبارات «مقاله‌ی مورد نظر» و یا «مقاله‌ی مورد نقد» استفاده شده منظور مقاله‌ی «ملاحظات نقادانه درباره دو مفهوم علم دینی و علم بومی» است.

مروری بر چکیده‌ی مقاله‌ی مورد نقد

«چکیده: مقاله حاضر متشکل از سه بخش اصلی است. در بخش نخست با بهره‌گیری از شماری از تفکیک‌های فلسفی، منطقی و تجربی، دیدگاه‌های پوزیتیویستی و هرمنیوتیکی درباره‌ی علم و فن‌آوری که طی دو قرن اخیر از دامنه‌ی تأثیر زیادی برخوردار بودند مورد نقادی قرار می‌گیرند. از رهگذر این نقادی توضیح داده می‌شود که بر خلاف نظر پوزیتیویست‌ها، اولاً همه‌ی علوم به فیزیک و ریاضی قابل تأویل نیستند و ثانیاً علم و فن‌آوری از سنخ واحدی به شمار نمی‌آیند؛ و برخلاف نظر هرمنیوتیست‌ها، اولاً علوم انسانی و اجتماعی تافته‌ای به کلی جدا یافته از علوم فیزیکی و زیستی نیستند و ثانیاً فن‌آوری بر خلاف علم فاقد ذات و جوهر (در اصطلاح فلسفی) است.

در بخش دوم با استفاده از نتایج به‌دست آمده در نخستین بخش به توضیح این نکته پرداخته می‌شود که علم و فن‌آوری علی‌رغم ارتباط بسیار نزدیکی که با یکدیگر دارند، از جهات مهمی از هم متمایزند. همین تمایزهای اساسی منجر به آن می‌شود که محصول تکاپوهای علمی واجد خصلت کلیت و عمومیت باشد، حال آنکه فرآورده‌های تکنولوژیک رنگ ظرف و زمینه‌های محلی را به خود می‌گیرد. به همین منوال، در حالی که در علوم کوشش می‌شود تا از تأثیرات ناشی از نظامهای ارزشی و یا ایدئولوژیک تا حد امکان احتراز شود، در حوزه‌ی فن‌آوری آموزه‌های حاصل از ارزش‌ها از اهمیت بسیار برخوردارند.

در سومین و آخرین بخش از مقاله با ارائه‌ی توضیحات بیشتر درباره‌ی شباهت‌ها و تفاوت‌های علوم انسانی و اجتماعی با علوم فیزیکی و زیستی بر این نکته تأکید می‌شود که علوم انسانی و اجتماعی دارای خصلتی دوگانه‌اند: این علوم از یک سو «علم» محسوب می‌شوند و از سوی دیگر «فن‌آوری» به‌شمار می‌آیند. این خصلت دوگانه موجب می‌شود که امکان عام تولید فن‌آوری‌های انسانی - اجتماعی‌ای بومی و حتی دینی موجود باشد. اما این نکته در عین حال در بردارنده‌ی دو نتیجه بسیار مهم است. نخست آنکه «علم دینی» یا «علم بومی» مفاهیمی سازگار نیستند. دیگر آنکه استفاده از امکان عام تولید «فناوری‌های انسانی - اجتماعی بومی و یا احیاناً دینی» به منظور دستیابی به محصولات و فرآورده‌های خاص نیازمند شناخت دقیق از ظرفیت‌ها و

استعدادهای محیط‌ها و زمینه‌های معین است و در غیاب این درک دقیق، این احتمال قوت می‌یابد که کوشش‌هایی که در این قلمرو صورت می‌گیرد و سرمایه‌گذاری‌هایی که به انجام می‌رسد، ضایع و تباه گردد، یا نتایج نامطلوب و خلاف انتظار به بار آورد.

واژگان کلیدی: علم دینی، علم بومی، علم، فن‌آوری (تکنولوژی)، برساخته‌های اجتماعی^۱

طرح مسئله

در ابتدا و برای فهم هرچه بیشتر اهداف، نتایج و رهیافت این مقاله، مطالعه‌ی مقاله مورد نقد الزامی می‌نماید. توجه به چند مورد در باب «علم دینی» و «علم بومی» در طرح نقد بر مقاله‌ی مورد نظر خالی از فایده نیست. یکی از موارد، جاذبه‌های علم جدید و دافع‌های مفاهیمی چون «علم دینی» و «علم بومی» است. در بیانی که نویسنده‌ی مقاله‌ی مورد نقد داشته است، وجود و یا تولید علمی با توانایی‌های علم جدید، در قالبی با عنوان علم دینی، مورد نیاز نشان داده شده و ناکارآمدی این نظریه به اثبات رسیده است. در این بیان چند پیش‌فرض مورد تأیید قرار گرفته که دلیلی برای این تأییدات ذکر نشده است. از جمله این تأییدات، توانایی‌های علم جدید است که از نظر معتقدان به علم دینی (و یا اکثر این معتقدان) قبول چنین توانایی‌هایی بدون قید و شرط مورد مناقشه است (نیاز به اثبات دارد). از دیگر پیش‌فرض‌های در نظر گرفته شده، ارائه‌ی علمی با وجود این توانایی‌هاست که این نکته (لزوم ارائه‌ی علمی دیگر در مقابل علوم جدید) نیز قابل تأمل است و می‌توان پرسید که «اگر علم جدید و توانایی‌های آن مورد تأیید است، آیا دیگر نیاز به بیانی در باب علمی از سنخ دیگر هست؟!».

از نکات دیگر که قابل بحث است و به‌عنوان پیش‌فرض در مقاله‌ی مورد نظر بیان شده است (به‌صورت دیدگاه معتقدان به علوم دینی بیان شده است)،

۱ - پایا، علی ۱۳۸۶. «ملاحظاتی نقادانه درباره‌ی دو مفهوم علم دینی و علم بومی». حکمت و فلسفه. سال سوّم، شماره‌ی دهم و یازدهم، صفحات ۷۳ تا ۷۹.

اهداف تولید علم دینی است. در اینجا باید به این نکته توجه داشت که بین هدف و نتیجه فرقی گذاشته نشده است، حال آنکه لزومی ندارد که موارد منتج از یک نظریه با تمامی اهداف در نظر گرفته شده برای آن یکسان باشد.^۱ (برای تأیید این مطلب و آشنایی با آن می‌توان به مبحث آفاقی‌گرایی (Objectivism) در علم اشاره کرد). در اثبات این نکته می‌توان به نظریات خود نویسنده در نقد بر علم دینی توجه کرد که این نقد، علاوه بر هدف خود که نقد و زیر سؤال بردن نظریه‌ای است، نتایج زیاد دیگر، از جمله نتایجی که بعضی از آنها در بالا ذکر شد، را در بر دارد.^۲

با بیان این نکته‌ها که به صورت نقدی بر «طرح مسئله»ی مقاله‌ی مورد نقد است، حال این دقیقه بیان می‌شود که در این مقاله به ملاحظاتی نقادانه بر مقاله‌ی «ملاحظاتی نقادانه درباره‌ی دو مفهوم علم دینی و علم بومی» از جهات مختلف پرداخته می‌شود. لازم به ذکر است که در این مقاله کمتر به مفهوم «علم بومی» پرداخته شده است. علت این امر، توجه بیشتر مقاله‌ی مورد نقد به «علم دینی»، کنار هم گذاشتن این دو مفهوم در بسیاری از قسمت‌های مقاله‌ی مورد نقد و مشترک بودن بعضی از زمینه‌های استدلال‌های موجود در باب این دو مفهوم است، که توجه به آن در تقسیم‌بندی مسائل مطروحه مهم می‌تواند باشد.

علم و تصاویر ارائه شده از آن

در این قسمت از مقاله‌ی مورد نظر، نظرات چندی از فلاسفه‌ی علم غربی، بیان می‌گردد؛ اغلب (و یا تماماً) استدلال‌های استفاده شده در مقاله‌ی مورد نظر که بر پایه‌ی نظرات فلاسفه (فلاسفه‌ی علم) رئالیست عقل‌گرای نقاد است، مورد

۱ - مقصود تفاوت غایت اصلی با غایات بالعرض است. برای مثال، روشن کردن آتش برای روشنایی را در نظر گیرید که غایت اصلی در آن روشنایی و غایت بالعرض سوزاندن و گرماست.
۲ - البته تمایز نهادن آشکار میان هدف و نتیجه به آسانی امکان‌پذیر نیست و این عمل باید با دقت صورت گیرد.

نقد واقع می‌شود. در ادامه، بر اساس نیاز، جملاتی به صورت مستقیم و غیر مستقیم از این فلاسفه نقل خواهد شد.

در ابتدا باید دو نکته درباره‌ی نظرات این فلاسفه مورد توجه قرار گیرد. اول آنکه با توجه به این نظر که «همین تغییر و تحول کل واقعیت (که از فرض‌های اصلی نظام متافیزیکی رئالیست‌های نقّاد است) منجر به آن می‌شود که شناخت ما از امور مستمراً نیاز به تصحیح و نو شدن داشته باشد»^۱ (چالمرز، ۱۳۸۵: ۱۷۳) و مورد دیگر که از قسمتی از نام این فلاسفه گرفته می‌شود و آن ویژگی مهم نقد پذیر بودن حدس‌ها و فرض‌هاست، چنان که در جایی به صورت معادلی برای عینیت و نقدپذیری دیده می‌شود (عینیت معادل نقدپذیر بودن خواهد بود - پایا، ۱۳۸۶: ۴۶)، خود، این نتیجه را در بر دارد که چنین نظر و دیدگاهی (بر طبق نظر خود این فلاسفه) از جانب این افراد، در محک این دو شرط واقع خواهد شد. بنابراین، با وجود این نکته، بیان فلسفه‌ی علمی مطلق و بدون خطا^۲ (در طول زمان)، از نظر خود این فلاسفه امری سخت و حتی محال به نظر می‌رسد.

«مقصود از شناخت واقعیت، ارائه‌ی گزاره‌هایی صادق از واقعیت است که در حیطه‌ی عمومی قابل واریسی باشد» (پایا، ۱۳۸۶: ۴۴)، «این شناخت از فهم شروع شده و به تبیین ختم می‌شود» (همان)، «فهم و تبیین، دو سر یک طیف به هم پیوسته هستند که هر دو از سنخ حدس‌ها و فرض‌هایی هستند که درباره‌ی جوهری از واقعیت بر ساخته شده‌اند و تفاوتشان صرفاً از حیث ضیق و سعه و مرتبط بودن یا نبودن با یک کلی بزرگ‌تر از گزاره‌هاست» (همان).

از جمله نکات قابل نقد در ارائه‌ی فلاسفه‌ی رئالیست نقّاد، وجود نقدپذیری و در پرتو آن رشد نظریه و نزدیک‌تر شدن به واقعیت است. «منطق هیچ‌گاه حکم نمی‌کند که در صورت تعارض نظریه با مشاهدات، همیشه نظریه باید

۱ - در جایی که از « استفاده شده، مطالبی عیناً از منابع مورد استفاده آورده شده است.

۲ - ثبات گزاره‌های مبنایی این دسته از فلاسفه.

مردود شناخته شود. می‌توان گزاره‌های مشاهده‌ای خطاپذیر را رد کرد و نظریه‌ی خطاپذیر معارض با آن را پذیرفت. حفظ نظریه‌ی کپرنیک و رد مشاهدات چشم نامسلح حاکی از عدم تغییر قابل ملاحظه اندازه‌ی زهره طی سالی که با نظریه‌ی کپرنیکی متعارض بود، حکایت از همین نکته‌ی دقیق دارد» (چالمرز، ۱۳۸۵: ۷۷). «علم پُر است از گزاره‌های مشاهده‌ای رد شده و نظریه‌های پذیرفته شده‌ای که با آنها متعارض بوده است. صرف نظر از اینکه ابتدای گزاره‌ای بر مشاهدات چه میزان وثیق به نظر آید، امکان آشکار شدن نارسایی‌های آن گزاره را نمی‌توان، با توجه به پیشرفت‌های نظری جدید منتفی دانست. در نتیجه، ابطال قطعی و مستقیم نظریه‌ها غیر قابل حصول است» (همان).

در ضمن نویسنده‌ی مقاله‌ی مورد نظر - که می‌گوید «مقصود از شناخت واقعیت ارائه‌ی گزاره‌هایی صادق از واقعیت است که در حیطه‌ی عمومی قابل واری (با محک تجربه و نقد تحلیلی) باشد» (پایا، ۱۳۸۶: ۴۴) - واری نمودن یک گزاره را به وسیله‌ی محک تجربه و یا نقد تحلیلی می‌داند. حال این سؤالات در اینجا مطرح می‌شود که «آیا تمایز بین امور تجربی و غیر تجربی برای محک تجربی و یا جدا کردن امور مشاهده‌پذیر و غیرمشاهده‌پذیر (متافیزیکال) به صورت کامل (تمایز قاطع)، برای نقد تحلیلی امکان‌پذیر می‌باشد؟» و «آیا امکان اینکه در نقد یک گزاره به صورت ناخواسته از فاعل شناسا، قسمت‌هایی از گزاره مورد نقد قرار گیرد که مورد توجه نبوده و در توسعه و یا کنار گذاشتن یک گزاره اثرات نامطلوب شناختی به بار آورده، وجود ندارد؟» در پاسخ به این سؤالات به اختصار می‌توان گفت که تمایز قاطع میان امور مشاهده‌ای و غیر مشاهده‌ای امکان‌پذیر نیست و در ضمن «هیچ نظریه‌ای را نمی‌توان به طور قطع و یقین ابطال کرد، زیرا نمی‌توان این امکان را منتفی دانست که بخشی از شبکه‌ی آزمونی جز نظریه‌ی تحت آزمون، باعث پیش‌بینی خطا شده باشد» (چالمرز، ۱۳۸۵: ۸۱).

مورد دیگر که بیان آن بسیار حائز اهمیت می‌نماید و به صورت جدی می‌تواند مورد سؤال قرار گیرد، قائل نبودن تفاوت میان مقام کشف (حدس‌ها و طرح‌های تازه) و مقام تبیین (داوری و روشن‌سازی) نزد فلاسفه‌ی رئالیست نقاد

است، که بسیار جای تردید دارد. در ذیل جملاتی از مقاله‌ی مورد نقد بیان می‌شود که می‌توان از آن‌ها این‌گونه برداشت کرد که نزد این فلاسفه‌ی علم، تفاوت آشکاری میان مقام کشف و داوری نمی‌توان یافت و این نکته نظریه‌ی آنان را سست می‌کند.

هدف رئالیست‌های نقاد و عقل‌گرا دستیابی به شناخت عینی درباره‌ی واقعیت است. این شناخت از فهم (به معنای گزاره‌های نقد‌پذیری که در نزد شخص شکل می‌گیرد) آغاز می‌شود و به تبیین (به معنای گزاره‌های نقد‌پذیری که در چارچوب‌های خاصی مندرج می‌شود و شرایط معینی را احراز می‌کنند) ختم می‌شود. به عبارت دیگر، فهم و تبیین، دو سر یک طیف به هم پیوسته هستند که هر دو از سنخ حدس‌ها و فرض‌هایی هستند که در باره‌ی وجوهی از واقعیت بر ساخته شده‌اند و تفاوتشان صرفاً از حیث ضیق و سعه و مرتبط بودن یا نبودن با یک کل بزرگ‌تر از گزاره‌هاست. فلاسفه‌ی رئالیست و نقاد در عین حال، بر این نکته تأکید دارند که در تجربه‌های شخصی افراد و آنچه که از آن با عنوان شهودهای فردی یاد می‌شود، هر چند که به جهان ۲، جهان تجربه‌های خصوصی تعلق دارند، در کسب معرفت و شناخت به دو صورت نقش بازی می‌کنند. این تجربه‌ها می‌توانند پس از آن که در قالب گزاره‌ها بازسازی شدند، مبنایی برای ساختن حدس‌ها و فرض‌های تازه شوند و یا ابزاری برای نقد حدس‌ها و فرض‌های موجود. (پایا ۱۳۸۳: مقاله هفتم) (پایا، ۱۳۸۶: ۴۴-۴۵).

می‌توان ایراد موجود را به این نحو بیان نمود که:

مشاهدات و آزمایش‌ها به منظور آزمودن یا بهتر فهمیدن نظریه صورت می‌گیرند و فقط مشاهداتی که برای آن منظور مناسب و مربوط تشخیص داده شوند باید ضبط و ثبت گردند. با این وصف، از آنجا که نظریه‌ها که مقوم معرفت علمی هستند، خود خطاناپذیر و ناکامل‌اند رهنمودهای‌شان برای تمییز مشاهدات مربوط به پدیدار مورد تحقیق ممکن است خطا باشد و باعث غفلت از عوامل مهمی شود (چالمرز، ۱۳۸۵: ۴۷).

«پس نظریه‌های خطاپذیر (fallibilist) و ناکاملی که مقوم معرفت علمی هستند ممکن است مشاهده‌گر را به خطا افکنند» (همان: ۴۸).

علم و تکنولوژی

در تفکیک علم و تکنولوژی در مقاله مورد نظر از نکته‌هایی جالب استفاده شده است که نیاز به دقت نظر دارد. از جمله‌ی این نکته‌ها، در بیان این نظر است که: «درحالی‌که بنابر مشرب رئالیست‌ها، هدف علوم، شناخت واقعیتی است که مستقل از آدمی فرض می‌شود، هدف از تکنولوژی‌ها، از هر سنخ که باشد، اساساً

کسب شناخت و معرفت نیست، بلکه رفع نیازهای عمدتاً غیر معرفتی انسان‌هاست؛ تکنولوژی‌ها ابزارهایی هستند برای رفع حاجات عملی آدمیان» (پایا، ۱۳۸۶: ۴۹)؛ «حتی در مواردی که ظاهراً از این ابزارها برای رفع نیازهای نظری کمک گرفته می‌شود، اگر به خوبی دقت شود، روشن می‌گردد که این ابزارها به خودی خود رفع کننده‌ی نیازهای نظری نیستند بلکه موانع را برای این مقصود کنار می‌زنند یا زمینه را فراهم می‌سازند» (همان).

در این بیان دو نوع سؤال قابل طرح است. اول اینکه «آیا می‌توان تمایز دقیقی بین نیازهای معرفتی و غیر معرفتی نهاد؟» و دیگر اینکه «در جایی که به ابزار بودن تکنولوژی برای رفع نیازهای نظری اشاره شده، آیا نمی‌توان برای تکنولوژی خاصیتی (تنها) ابزاری برای رفع نیازهای عملی (غیر نظری) هم برشمرد؟» در ایراد دیگر که به نظرات این فلاسفه‌ی علم در باب تفاوت علم و تکنولوژی بیان می‌شود، پاسخ این سؤالات روشن خواهد شد.

در قسمتی دیگر از مقاله‌ی مورد نقد درباره‌ی ذات و ماهیت علم و فاقد ذات و ماهیت بودن تکنولوژی بحث می‌شود و از بیان این نکته نتایج چندی گرفته شده است. پاسخی که می‌توان در قبال قول به تفاوت ذاتی و ماهوی میان علم و تکنولوژی (دعوی برخی از فلاسفه‌ی علم) ارائه کرد، بر گرفته از تعریفی است که خود نویسنده‌ی مقاله‌ی مورد نظر در باب مفهوم ذات پیش نهاده است. وی می‌گوید: «ذات، علی‌التعریف توانایی و ظرفیتی است که از آدمی و اراده و خواست و تمایل او مستقل است» (همان: ۵۲). بر طبق این تعریف می‌توان ویژگی‌هایی از تکنولوژی را یافت که مستقل از آدمی و اراده و خواست و تمایل وی باشند. در اینجا نیز می‌توان اختلاف میان اهداف و نتایج را مورد توجه قرار داد. به بیان دیگر می‌توان به نوعی آفاقی‌گرایی^۱ را در این باره مشاهده کرد.

در بیانی دیگر، وجود این توجه، از این اصل در نزد این دسته‌ی فلاسفه‌ی علم نشأت می‌گیرد که: «هدف علم شناخت واقعیت است» (همان: ۵۴) و «واقعیت (در ارزیابی گزاره‌های علمی) داور نهایی است»^۲ (همان). حال این سؤال مطرح

۱ - «میزان یا درجه‌ی باروری در هر مرحله ویژگی آفاقی خواهد بود که آن برنامه‌ی واجد است، خواه دانشمندان بدان آگاهی یابند خواه نیابند.»

۲ - در بخش دیگر این مقاله به‌طور کامل این نظر مورد بحث قرار می‌گیرد.

می‌شود که « واقعیت چگونه می‌تواند داور گزاره‌های ما باشد؟». در پاسخ می‌توان گفت که واقعیت به صورت واقعیت عینی نمی‌تواند داوری کند بلکه این فهم ما از واقعیت است که گزاره‌های علمی را داوری می‌کند و این نکته لطمه‌ی جدی به موضع این فلاسفه‌ی علم وارد می‌کند.

حال با بیان این نکته‌ی دقیق می‌توان اظهار داشت که زمینه‌ای که هر فرد در آن وجود دارد، در تبیین وی از واقعیت دخالت دارد و مؤثر است. «نحوه‌ای که دانشمندان چهره‌ی خاصی از جهان را می‌بینند به کمک پارادایمی که در آن کار می‌کنند تعیین می‌شود. کوهن بر آن است که اگر گفته شود مدافعان پارادایم‌های رقیب در جهان‌های مختلف زندگی می‌کنند» (Kuhn, Thomas, S, 1996: *The Structure of Scientific Revolutions*) سخن دلالت‌آمیزی گفته شده است» (چالمرز، ۱۳۸۵: ۱۱۶-۱۱۵) - هر چند این مسئله در جایی دیگر از مقاله‌ی مورد نقد مورد توجه بوده است و راجع به آن بحث شده، ولی در اینجا فقط به ویژگی تأثیرگذاری اجتماع در این نظر پرداخته شده است.

این بیان را حتی می‌توان در مقاله‌ی مورد نقد نیز بررسی کرد زیرا عنوان مقاله در بردارنده‌ی خواسته‌ای است که حکایت از ایستادگی دارد در مقابل گروهی که در جامعه‌ی^۱ مورد نظر، به بیان نظراتی در باب علم دینی و امکان و نحوه‌ی وجود آن پرداخته اند؛ همچنین در تبیین و ارزیابی نظرات درون مقاله به وضوح برساخته‌های اجتماعی مشاهده می‌شود؛ حال آنکه حداقل یکی از اهداف این مقاله را می‌توان شناختن برداشتی صحیح و مطابق با واقع از روش علمی (و یا روش علمی‌ای که ما را به واقعیت نزدیک کند) دانست که خود این، بیانی از واقعیت و یا رسیدن به واقع است (مشاهده‌ی تأثیر اجتماع در ارزیابی واقعیت) - هر چند نویسنده در جایی روش علمی را برساخته‌ی آدمی می‌داند اما به گفته‌ی خود وی: «کارآمدی روش‌ها به میزانی است که ما را به هدف اصلی که کشف واقعیت است، نزدیک می‌کنند» (پایا، ۱۳۸۶: ۵۷).

در ادامه‌ی بحث در اکثر استدلال‌ها برای نقد علم دینی و یا نظریات معتقدان به علم دینی از پیش‌فرض‌هایی که تا اینجا ذکر شد (در مقاله مورد نظر) استفاده

۱- منظور از جامعه و یا اجتماع در پاراگراف مذکور عوامل اجتماعی (زمینه‌ی تاریخی، دین، فرهنگ و سنت و...) است.

می‌شود. بنابراین، توضیحی بیشتر درباره‌ی نظر فلاسفه‌ی رئالیست عقل‌گرای نقاد به‌خصوص در باب رسیدن به واقعیت (و یا نزدیک شدن به واقعیت) لازم می‌نماید. همان‌طور که در قسمت‌های قبل گفته شد، این بیان فلسفه‌ی علمی در حرکت به سمت شناخت واقعیت مشکلاتی دارد زیرا محک تجربی و نقد تحلیلی که در رابطه با حدس‌های ما اقامه می‌شود در ابتدا مبانی متافیزیکی دارد که از بستر آن نقد، گرفته می‌شود و در ثانی گزاره‌هایی که نقد می‌شوند (خواه با محک تجربی و خواه نقد تحلیلی) به بیان تاریخی کنار گذاشته می‌شوند و حال آنکه بسیاری از این گزاره‌ها بعد از گذشت زمان (با وجود نقد شدن در دوره‌ی زمانی خاص) اثرات (نوعاً مثبت) خود را نشان داده‌اند.

با توجه به این نکته، برای نظریاتی که از این محک و نقد جان سالم به در برده‌اند (اثبات شده‌اند) و به سمت واقعیت پیش رفته‌اند، هیچ تضمینی وجود ندارد که در پرتو نظریات بعد باقی بمانند و این روند حرکتی، برای گزاره‌های بعدی نیز می‌تواند صادق باشد. «در واقع آنها به احتمال زیاد کاذبند و امکان دارد در آینده جای خود را به نظریه‌های بهتر بدهند» (چالمرز، ۱۳۸۵: ۱۸۷). از این نظر، کذب گزاره‌های قبلی تأیید می‌شوند و نمی‌توان نزدیک شدن به واقعیت را از آن نتیجه گرفت. در حالی می‌توان بر نظریه‌های رد شده یا تغییر یافته صحه گذاشت که «نظریه‌ها ابزار گرایانه فهم شوند» (همان: ۱۸۸) و با قبول این مدعا رئالیست بودن این فلاسفه زیر سؤال می‌رود.

البته به‌صورت موردی می‌توان، به نکته‌هایی دیگر نیز در بیان نظرات این فلاسفه، خصوصاً در باب علم و تکنولوژی و شناخت واقعیت، اشاره کرد ولی عمده ایرادات وارد بر آنان در حدّ توان^۱ به‌صورت فوق ذکر شد.

علم اسلامی - علم بومی در برابر فناوری اسلامی - فناوری بومی

در بخش‌های قبل، ایراد این افراد به «علم دینی» (اسلامی) مورد بحث قرار گرفت. این ایراد در صورتی بیان می‌شود که تأییدی (و یا طردی) از خود واقعیت بر گزاره‌های بیان‌شده وجود داشته باشد و هیچ نقشی برای جامعه، زمینه‌های موجود و یا برساخته‌های اجتماعی در تبیین واقعیت در نظر گرفته نشود. نشان داده شد که هم

۱ - در رد نظریات این افراد ارجاع به کتاب «چیستی علم» کافی می‌نماید.

داوری و شناخت واقعیت جای سؤال دارد و هم مجزا بودن فهم ما از واقعیت از پارادایمی (paradigm) که افراد در آن قرار دارند. (اگر بپذیریم که به جای مفهوم «داوری واقعیت» از مفهوم «فهم ما از واقعیت در داوری» استفاده شود).

در ضمن، در بیان مثالی تاریخی که از دو دانشمند مسیحی برای رد کردن علم دینی (و بیان ضعف‌های آن) در نظر گرفته شده، چند پیش‌فرض پذیرفته، استفاده شده است که لازم به تبیین دارد. از جمله مهم‌ترین آن‌ها قبول بیانی از علم دینی (روش‌شناسی علم دینی) است که در هیچ جای مقاله‌ی مورد نقد، وجود آن توسط فرد یا گروهی اثبات نشده و به نظر می‌رسد نویسنده خود با این نگاه به مفهوم علم دینی به نقد آن پرداخته است.

علوم انسانی و اجتماعی: آیا علم دینی امکان‌پذیر است؟

در این بخش، نویسنده مقاله‌ی مذکور به وجود دو جنبه در علوم انسانی اشاره می‌کند و تولید جنبه‌ی فناوری گونه‌ی علم دینی را ممکن و جنبه‌ی علمی بودن آن را بنا بر نظرات قبلی خویش (که طی آن‌ها از نظرات فلاسفه‌ی علم رئالیست نقد استفاده‌ی بارز شده است) رد می‌کند. در این بخش نیز طرح این جداسازی و انتقاد به‌وضوح بر پایه‌ی نظرات قبلی نویسنده‌ی مقاله مورد نظر است. پاسخ به این رأی نیز در قسمت‌های قبل به صورت مکرر بیان شد، مبنی بر اینکه این نحوه‌ی نگرش به علوم و روشنگری علوم و تبیین واقعیت جای سؤال دارد و به آن انتقاداتی وارد است (تکرار مجدد این بحث از حوصله‌ی مقاله خارج است).

بیان این نکته در اینجا حائز اهمیت می‌نماید که از ردّ این نظریه می‌توان به نوعی، امکان وجود علم دینی را نتیجه گرفت زیرا نظریه‌ی مورد نقد، بیانی به معنای عدم امکان ایجاد علم دینی را در برداشت و یا مفهوم «علم دینی» را ناسازگار می‌دانست و رد این نظر می‌تواند تأییدی بر این امکان باشد (البته در اینجا نحوه‌ی خاصی از بیان علم دینی مد نظر نیست).

تأملی در باب استدلال‌های مدافعان علم دینی

به‌علت وجود نظر صریح نویسنده در ابتدای این بخش نیازی به پاسخ‌های موردی به انتقادات نیست. نظر به این عبارت که «اگر استدلال‌هایی که تا

بدینجا در خصوص ایضاح جایگاه «علم» و «فناوری» به انجام رسید درست باشد» (پایا، ۱۳۸۶: ۶۱) می‌توان نظرات نگارنده‌ی مقاله‌ی مذکور را بررسی کرد؛ در بخش‌های پیشین پاسخی مبسوط به آن داده شد و نشان داده شد که ایضاح علم و فناوری به این نحو مشکلاتی را در بر دارد. با بیان این نکته ایراداتی که نویسنده‌ی مقاله‌ی مورد نظر به استدلال‌های مدافعان «علم دینی» وارد می‌کند سست می‌شود و نظر وی در این بخش تأیید نخواهد شد.

نتیجه‌گیری

در پایان مقاله و برای نتیجه‌گیری از مباحث مطرح شده، رویکردی کلی و مختصر به مطالب نوشته شده خواهد شد. در این مقاله برای مطالبی که در مقاله‌ی مورد نقد آورده شده بود، پاسخ‌هایی (انتقاداتی) داده شد و سعی شد تا ضعف و رخنه‌های موجود در این نگرش فلسفی فلاسفه‌ی علم (فلاسفه‌ی رئالیست عقل‌گرای نقاد) نشان داده شود. پس از نشان دادن این ضعف‌ها همچنین ضعف ایرادات وارده به معتقدان به «علم دینی» (علم اسلامی) و یا «علم بومی» (که در مقاله‌ی مورد نظر ذکر شده بود) روشن گردید. ویژگی‌هایی در نتیجه‌گیری مقاله‌ی مورد نظر وجود دارد که می‌توان از آنها در پاسخگویی به کل مقاله‌ی مورد نقد استفاده کرد و می‌توان به طور خاص (در اینجا) به آنها پاسخ گفت.

در ابتدای این قسمت به معتقدان به علوم دینی سفارش شده که به جای ارائه‌ی متافیزیک غیر مادی خود به محقق، به فکر «ارائه‌ی استدلال‌های فلسفی پر بار در زمینه‌ی اهمیت متافیزیک و نقش آن در رشد علم» (همان: ۷۱) و «احیاناً ارائه‌ی پیشنهادهای دقیق در خصوص چارچوب‌های متافیزیکی مورد نظر» (همان) باشند. برای پاسخ به این جملات می‌توان اشاره کرد که قسمت عمده و یا تمامی امور مربوط به روش‌شناسی و یا بیان چارچوب‌های متافیزیکی نزد معتقدان به علم دینی می‌تواند برگرفته از نحوه‌ی نگرش آن دین به هر کدام از این مسائل باشد. برای مثال، اگر در یک دین به نحوه‌ی استدلال متقن فلسفی توجه نشده باشد، پیشنهاد بالا نمی‌تواند برای معتقدان به آن دین مؤثر باشد (این مثال در تبیین چارچوب‌های متافیزیکی نیز می‌تواند صادق باشد).

البته با رجوع به تاریخ علم می‌توان پاسخی دیگر ارائه کرد. «ارائه‌ی استدلال‌های فلسفی پر بار در زمینه‌ی اهمیت متافیزیک و نقش آن در رشد علم» (همان) و «احیاناً ارائه‌ی پیشنهاد‌های دقیق در خصوص چارچوب‌های متافیزیکی مورد نظر»^۱ (همان) ملاک قاطعی برای رشد علم (نزدیک شدن به حقیقت) نمی‌تواند باشد، زیرا نظراتی در تاریخ علم وجود داشته که با وجود تمامی این شرایط، پس از گذشتن دوره‌ی تاریخی‌ای که این نظریات در آن قرار داشته‌اند، به وضوح با مشکل روبه‌رو شده‌اند و کذب و یا کذب احتمالی آنها آشکار شده است.

در جایی دیگر، در نتیجه‌گیری مقاله‌ی مورد نظر، به نحوه‌ی نگرش معتقدان علوم دینی به ماهیت علم اشاره شده است و آمده است که: «در چنین فضایی اساساً مسئله، از آن سنخ که مورد توجه علوم است، بیرون نمی‌آید» (همان: ۷۲). در این باره نیز می‌توان به پاسخ قسمت قبل اشاره کرد. نحوه‌ی نگرش به علم، مفهوم واقعیت (تیین واقعیت)، روش رسیدن به واقعیت و هدف رسیدن به واقعیت در نزد معتقد به علم دینی می‌تواند متفاوت با معتقدان به علم (آن‌گونه که در مقاله‌ی مورد نظر بیان شده) باشد. این تفاوت می‌تواند از دین و زمینه‌های متافیزیکی که مُحقق در آن قرار دارد نشأت گیرد (این سخن را می‌توان در نظریه «قیاس‌ناپذیری» (لاقیاسیت) (Incommensurability) کوهن نیز مشاهده کرد) (کوهن، ۱۹۹۶: ۹۳).

در انتها و آخرین بحث مطرح شده از یک آموزه دینی استفاده شده و بعد از آن نیز نکته‌هایی درباره‌ی تعامل با جهان مدرن کنونی و ایفای نقش کنشگران مسلمان بیان شده است: «آموزه‌های دینی از یک طریق دیگر نیز می‌تواند به بسط و رشد علوم کمک رسانند و آن تشویق افراد به کسب علم و اندوختن دانش است» (پایه، ۱۳۸۶: ۷۲) و در آخرین جمله چنین می‌خوانیم که: «در جهان مدرن کنونی و با نظر به اشتیاق کنشگران مسلمان برای ایفای نقش شایسته در میان خانواده‌ی ملل، باید امیدوار بود این کنشگران بتوانند با بهره‌گیری مناسب از ابزار گفتگو و مجهز ساختن خود به معرفت‌های مرتبه‌ی اولی و دوّمی کارآمد، از قابلیت‌ها و توانمندی‌های لازم برای نوآوری‌هایی در عرصه‌ی نظر و عمل که راهگشای همگان باشد، برخوردار شوند» (همان).

۱ - این دو مورد از پیشنهاد‌های نویسنده‌ی مقاله مورد نظر برای معتقدان به علوم دینی است.

درباره‌ی جمله‌ی آخر مقاله می‌توان به این نکته اشاره کرد که راهگشایی برای همگان امری مقدّس (خود این بیان برگرفته از آموزه‌های دینی است، هر چند نزد این فلاسفه ممکن است یک اصل کلی قلمداد شود که در نزد همگان یکسان است) ولی نحوه‌ی این راهگشایی خود می‌تواند از نظر فلاسفه‌ی علم رئالیست و یک معتقد به علم دینی متفاوت باشد و با توجّه به این تفاوت مجهز شدن به «معرفت‌های مرتبه اولی و دومی کارآمد» (همان) می‌تواند تعاریف جدیدی به خود بگیرد و تأیید و یا رد شود.

در مهم‌ترین قسمت نتیجه‌گیری اشاره ای به آموزه‌ی دینی تشویق افراد به آموختن علم و اندوختن دانش شده است. استفاده از این آموزه توسط نویسندگی مقاله تبعات فراوانی به همراه دارد. بیان این آموزه نوعی اعتقاد به دین و بیان واقعیتی از جانب آن دین (توصیه به آموختن علم و اندوختن دانش در جهت رشد و یا رسیدن به واقعیت) را نشان می‌دهد که مورد تأیید نویسندگی مقاله‌ی مورد نظر است. این تأیید به منزله‌ی قبول بعضی از آموزه‌های دینی است و نکته مورد نظر اینجاست که می‌توان بدون توجّه به استدلال‌های به کار رفته در این مقاله و با استفاده از آموزه‌های دینی (که احتمالاً مورد تأیید نویسندگی مقاله مورد نظر نیز هست) به راحتی انتقاداتی به بعضی از نظرات و یا استدلال‌های استفاده شده وارد کرد (البته بهره‌برداری از آموزه‌های دینی طبق آموزه‌های آن به هر نحو ممکن نیست و نحوه‌ی استفاده از آن نیاز به توضیحات فراوان دارد). همچنان که آموزه‌های دینی توصیه به فراگیری علم و دانش دارند، جستجو در این آموزه‌ها و تأثیرپذیری از آموزه‌های دینی می‌تواند در رسیدن به واقعیت و هدف علم (که در این مقاله به کشف واقعیت تعبیر شده است) و نهایتاً در فهم هدف خلقت آدمی تنها راه مطمئن باشد.

منابع

- پایا، علی ۱۳۸۶. «ملاحظاتی نقادانه درباره دو مفهوم علم دینی و علم بومی». حکمت و فلسفه. سال سوم شماره دهم و یازدهم.
- چالمرز، آلن اف ۱۳۸۵. چیستی علم: در آمدی بر مکاتب علم شناسی فلسفی. ترجمه دکتر سعید زیبا کلام. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی (سمت).

حسنی، سید حمیدرضا و علی پور، مهدی و موحد ابطحی، سید محمد تقی ۱۳۸۶. علم دینی؛ دیدگاه‌ها و ملاحظات. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
گلشنی، مهدی ۱۳۸۵. از علم سکولار تا علم دینی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Chalmers, Alan Francl 1982. *What is this called science? An Assessment of the Nature and Status of Science and Its Methods*. The Open University Press.

Kuhn, Thomas, S. 1996. *The Structure of Scientific Revolutions*. Chicago: University of Chicago Press.

Popper, Karl 2005. *The Logic of Scientific Discovery*. London: Taylor & Francis E-Library.

